

سازماندهی آن علاقه‌مند است. او در پی کشف این مسئله است که متن چگونه خود را بیان می‌کند و چگونه بخش‌های مختلف آن با یکدیگر مرتبط می‌شوند. مهم‌ترین مکتب در این شیوه نقد، «فرمالیسم روسی» و «ساخت‌گرایی» است.

۴. نقد به لحاظ خواننده

ملاک این‌گونه نقد، تأثیری است که آثار ادبی بر خواننده می‌گذارد. در این نقد، اثری ارزشمند است که بتواند در هدفی که داشته است - اعم از لذت، مسائل اخلاقی، تربیتی و برانگیختن احساسات... موفق باشد.

از نظر رولان بارت، منتقد فرانسوی، معنای متن به تفسیر خواننده بستگی دارد تا انعکاس اندیشه‌های مؤلف از متن. این خوانندگان هستند که معنای متن را آزادانه مورد کاوش قرار می‌دهند.

عده‌ای دیگر از نقادان بهترین شیوه نقد را، «نقد التقاطی» می‌دانند که از همه شیوه‌های نقد سود می‌جوید.

رنه ولک، بزرگ‌ترین منتقد اثر حاضر، نقد جدید را مفاهیمی از مکتب کلاسیک، رمانتیک، صفات ویژه‌ای از معناشناسی، جامعه‌شناسی، روان‌کاوی مردم‌شناسی می‌داند و می‌گوید:

«نقد در نظر من معنای وسیعی دارد و نه تنها دآوری درباره تک‌تک کتاب‌ها و نویسندگان نقد حکمی، نقد عملی و شواهد ذوق ادبی، بلکه عمدتاً آن چیزهایی است که درباره اصول و نظریه ادبیات و سرشت آن، آفرینش آن، نقش و آثار آن، روابط

آن با دیگر فعالیت‌های بشری، انواع و ابزارها و شگردهای آن، خاستگاه‌ها و تاریخ آن اندیشیده شده است.» (ولک، ۱۳۷۳: ۳۲)

لوازم نقد و نقادی

۱. دانش وسیع

از آنجا که نقد جدید شامل مفاهیمی از علوم مختلف از قبیل زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانکاوی... است، منتقدان باید مجهز به دانش‌های مورد نیاز باشند و این دانش‌ها هر روز در حال تغییر و گسترش است. با ورود هر نظریه به عرصه نقد ادبی نیاز به مطالعه مقالات و کتاب‌های جدید احساس می‌شود.

«من به نقد نویسندگان اعتقادی ندارم آنها فقط از تعداد کمی کتاب سخن می‌گویند؛ آن هم از سر عشق یا نفرت و گاهی برای دفاع از ارزش‌های خود. منتقد هنرمند متعهد می‌شود که از کتاب‌های بسیار سخن گوید.» (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۱۱)

۲. روحیه آزاداندیشی

منتقد باید تحمل آرا و نظریات مخالف را داشته باشد، از استبداد و خودرأیی بپرهیزد و گفتمان و تعامل با دیگران جزء شخصیت او باشد.

۳. گرایش‌های ایدئولوژیکی و فلسفی

نکته‌ای که نباید در مورد منتقدان از آن غافل شد، توجه به گرایش‌های عقیدتی و فلسفی آنهاست، زیرا این گرایش‌ها در



نادر ابراهیمیان
کارشناس ارشد
زبان و ادب فارسی بابل

نحوه توجیه و تفسیری که آنان از آثار ادبی می‌کنند، تأثیر بسزایی دارد. در واقع می‌توان گفت که هیچ منتقدی تا وقتی که یک پدیده ادبی را در حیطه واقعیات نگذارد، نمی‌تواند آن را به درستی ارزیابی کند. این واقعیت نیز برای هر کس چیزی جز مجموع آنچه جهان بینی یا بینش فلسفی او خوانده می‌شود، نیست و از همین جاست که انواع نقدهای اخلاقی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و... پیدا می‌شوند.

بند تو کروچه، منتقد ایتالیایی، و «اریش اوثرباخ» منکر این مسئله شده‌اند اما پاسخ منتقد بزرگ، رنه ولک، به این سؤال مثبت است. وی می‌گوید نقد را باید فعالیتی نسبتاً مستقل تلقی کرد. در هیچ شاخه‌ای از علم هرگز پیشرفتی حاصل نشده است؛ مگر آنکه آن را به‌طور جداگانه از دیگر امور مورد بررسی قرار داده‌اند. تنها با محدود کردن موضوع است که می‌توان به تسلط یافتن بر آن امید بست.

۴. منتقدان معمولاً برای زمان خود و محدود در زمان خود می‌نویسند؛ بنابراین، باید نسبت به تغییر و تبدیل‌های معنایی هشیار بود و مواظب بود که استعمال الفاظ یا عبارت‌های یکسان موجب گمراهی نشود.

۵. مسئله‌ای که اهمیت زیادی دارد، این است که ضمن آنکه رابطه نقد با همه فعالیت‌های دیگر بیان می‌شود، نباید از موضوع اصلی غافل شد. رابطه نقد را با عمل نویسندگی باید دائماً پیش چشم داشت.

۶. مسئله حائز اهمیت دیگر که ممکن است آثار ادبی را تهدید کند، این است که خوانندگان به عوض خواندن آثار، درباره آثار بخوانند.

نتیجه‌گیری

در دوران معاصر با گسترش علم و تأثیرپذیری ادبیات از علوم دیگر، خواه ناخواه شیوه‌های نقد ادبی نیز دگرگون شده است اما بهترین شیوه، روش التقاطی است که به نوعی از همه شیوه‌ها بهره می‌جوید. منتقدی که چنین روشی را برای نقد برمی‌گزیند، باید از دانش وسیع و روحیه آزاداندیشی برخوردار باشد. چنین منتقدی باید با توجه به نویسنده، اثر، خواننده و دانشی که از جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و غیره اندوخته است، اقدام به نقد و نقادی کند.

منابع

۱. سیدحسینی، رضا. مکتب‌های ادبی، تهران؛ نیل، ۱۳۶۶.
۲. ایگلتون، تری؛ نظریه‌های ادبی، مترجم: عباس مخبر، تهران؛ مرکز، ۱۳۸۸.
۳. پاینده، حسین؛ نقد ادبی و دموکراسی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۵.
۴. سلدن، رمان/ ویرسون، پیتر؛ راهنمای نظریه ادبی معاصر، مترجم: عباس مخبر، تهران؛ طرح نو، ۱۳۸۴.
۵. زرین کوب، عبدالحسین؛ نقد ادبی ج ۱، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۶. ولک، رنه؛ تاریخ نقد جدید، مترجم: سعید ارباب شیرانی، نیلوفر، ۱۳۷۳.
۷. ایوتادیه، ژان؛ نقد ادبی در قرن بیستم، مترجم: مهشید نونهالی، نیلوفر، ۱۳۷۸.

چکیده

در این مقاله به علل مخالفت بعضی از اندیشمندان مسلمان با عرفا پرداخته می‌شود و عقاید فقها، مفسرین و متکلمین در این زمینه بیان می‌گردد؛ از جمله در علل مخالفت آنان با عرفا به مباحث وحدت وجود، شطحیات، بی‌اعتنایی به نبوت، وحدت ادیان، تفسیر غیرمعمول برخی از آیات قرآن، تأویل، به علت و غیره اشاره می‌شود. ذکر این عقاید در حکم تأیید یا رد آنها نیست و قضاوت در این زمینه به عهده خوانندگان محترم گذاشته می‌شود.

کلید واژه‌ها:

عرفا، متکلمین، مفسرین، فقها، اسلام، بدعت.

مقدمه

بدین جهت، ما بحث را درباره هر یک از مطالب این مقاله تا حدی بسط خواهیم داد که به غرض مذکور ناائل شویم.

۲. منظور، آن دسته از عملکرد یا عقاید عرفا و متصوفه است که در تماس مستقیم با دین اسلام است؛ بدین جهت، در مورد آن دسته از عقاید آنان که با اندیشه‌های صرفاً فلسفی اصطلاح داشته‌اند، بحثی نکرده‌ایم.

۳. طبق گفته شهید مرتضی مطهری: «اهل عرفان هرگاه با

عرفان اسلامی به همان اندازه که طرفدار داشته، مخالفانی نیز داشته است. در این مقاله به علل مخالفت برخی از اندیشمندان مسلمان با عرفان می‌پردازیم. پیش از ورود به مقاله لازم است چند مطلب را متذکر شویم.

۱. منظور این مقاله ارزیابی درست یا نادرست بودن عقاید به ظاهر مخالف با عرفان صوفیه و عرفا نیست بلکه مراد، تبیین علل مخالفت تعدادی از اندیشمندان مسلمان با این گروه است؛

مفسران به پیروی
از معصومین
این مطلب را
که قرآن علاوه
بر ظاهر، دارای
باطنی نیز هست،
قبول دارند ولی
دسترسی به آن را
فقط در انحصار
اهلش می‌دانند که
همان معصومین
هستند اما عرفا
خودشان، در موارد
زیادی به تأویل
ظواهر قرآن دست
زده‌اند و این باعث
شده است که
مفسران نسبت به
آنها دیدی منفی
پیدا کنند

عنوان فرهنگی یاد شوند، عرفا و هرگاه با عنوان اجتماعی یاد شوند، غالباً متصوفه یاد می‌شوند». اما معنایی که در این مقاله از عرفان قصد شده، معنایی عام است که شامل هر دو جنبه فرهنگی و اجتماعی این فرقه می‌شود. پس، کلمه عرفان در این مقاله هم عرفا و هم متصوفه را دربرمی‌گیرد.

ماهیت مخالفان عرفان

عرفا همواره در میان تمامی مسلمانان موافقان و مخالفان زیادی داشته‌اند و این گونه نبوده است که قشر خاصی منحصرأ مخالف آنها بوده باشد. در واقع، آنها مدعی این نکته بوده‌اند که با کشف و شهود به باور خداوند، نبوت و... رسیده‌اند و از آنجا که این مسائل در زمره مسائل بنیادین اسلامی هستند، همه اقشار مسلمانان از اظهار نظرهای نامأنوس درباره این مسائل متأثر می‌شوند. از میان اقشاری که به نحوی با عرفا اصطلاح پیدا کرده‌اند، می‌توان سه گروه را برجسته کرد: الف) متکلمین، ب) مفسرین، و پ) فقها.

الف) متکلمین

متکلمین اسلامی از پاره‌ای اظهارات عرفا در باب اصول عقاید راضی نبوده و آنها را کفر قلمداد می‌کرده‌اند که از آن جمله می‌توان از این عقاید نام برد:

۱. وحدت وجود

در باب وحدت یا کثرت وجود اقوال زیادی است اما قولی که عرفا اختیار کرده‌اند، قول به وحدت وجود و موجود است که «براساس آن تنها یک حقیقت وجود واقعی دارد و پدیده‌های دیگر همه مظاهر تعینات آن حقیقت‌اند.»

از این سخن در بادی امر یکی از دو معنا فهمیده می‌شود که هر دو معنا فاسد است:

الف) یا مراد این است که غیر از خداوند هیچ چیز دیگری وجود ندارد. زمین، آسمان، انسان‌ها و... موجود نیستند بلکه ما خیال می‌کنیم موجودند.

ب) یا مراد این است که همه موجودات جهان، خدا هستند؛ حتی انسان‌ها، حیوانات و... .

پذیرفتن وحدت وجود به هر یک از این دو معنا که باشد، آسان نیست. بدین جهت است که محمدباقر مجلسی پس از برشمردن نمونه‌هایی از آنچه وی آنها را بدعت صوفیان می‌داند، می‌گوید: «سپس آنها که به این بدعت‌ها بسنده نکرده‌اند بلکه اصول دین را نیز تحریف نموده و معتقد به وحدت شده‌اند در حالی که معنی معروفی که در این زمان از وحدت وجود شنیده شده در حقیقت کفر به خداوند است.»

عرفا مدعی‌اند که مرادشان از وحدت وجود معنای لطیفی است که دیگران از روی نفهمی این برداشت از وحدت وجود را نادرست می‌دانند و اگر مراد آنان را به‌طور دقیق دریابند، از تکفیرشان دست برمی‌دارند.

سعدی می‌گوید:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست/ بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفت این نکته با حق شناس/ ولی خرده گیرند اهل قیاس
پس این آسمان و زمین چیستند/ بنی آدم و دیو و دد کیستند
عظیم است پیش تو دریا به موج/ بلند است خورشید تابان به اوج
همه هر چه باشند از آن کمترند/ که با هستی‌اش نام هستی برند
چو سلطان عزت علم بر کشد/ جهان سر به جیب عدم در کشد
به هر حال، یکی از علل مخالفت با عرفان این بود که دیگران نتوانستند معنای کامل و خالی از اشکالی از وحدت وجود بیابند و بدین جهت نتوانستند آن را هضم کنند.

۲. شطحیات

یکی از دلایل تکفیر و تفسیق عرفا از سوی متکلمان سخنانی به نام شطحیات است که در گفتار عرفا به وفور دیده می‌شود. این نوع سخنان بسیار پیچیده و به ظاهر کفر آلودند.

ابوالحسن خرقانی می‌گفت:

«من به عرش صعود کردم و هزار مرتبه دور عرش طواف کردم و ملائکه را دیدم که به آرامی طواف می‌کنند و از سرعت من تعجب می‌کنند...»

و همو می‌گفت: «عرش بر کتف ما ایستاده است.»

مولوی درباره بایزید می‌گوید:

با مریدان آن فقیر محتشم/ بایزید آمد که نک یزدان منم

گفت مستانه عیان آن ذو فنون/ لاله الا انا ها فاعبدون

... نیست اندر جبهام الا خدا/ چندجویی بر زمین و بر سما
شرح این داستان، آن چنان که در تذکره الاولیا آمده، به این شکل است:

«یک بار در خلوت بر زفانش برفت: سبحانی ما اعظم شأنی. چون با خود آمد، مریدان با او گفتند که چنین کلمه‌ای بر زفان تو برفت. شیخ گفت: خداتان خصم، بایزیدتان خصم، اگر ازین جنس کلمه بگویم، مرا پاره پاره کنید. پس هریکی را کاردی بداد که اگر چنین سخنی آیدم، بدین کاردها مرا بکشید. مگر چنان افتاد که دیگر بار همان گفت. مریدان قصد او کردند تا بکشندش؛ خانه از بایزید انباشته بود.»

عطار می‌گوید:

«یکی از وی (بایزید) سؤال کرد که عرش چیست؟ گفت: منم.

گفت: کرسی چیست؟ گفت: منم. گفت: لوح و قلم چیست؟

گفتم: منم...»

ابن جوزی می‌گوید:

«بایزید می‌گفت: دوست دارم که قیامت برپا شود تا من خیمه‌ام

را بر آتش جهنم برپا دارم. شخصی پرسید: چرا یا بایزید؟ گفت:

چونکه می‌دانم که اگر آتش جهنم مرا ببیند، خاموش می‌شود.

پس من برای خلق باعث رحمت می‌شوم.»

انا الحق گفتن منصور یکی از مشهورترین این گونه سخن‌هاست.

عطار می‌گوید: «در شبانه‌روزی که در زندان بود، هزار رکعت

نماز کردی. گفتند: می‌گویی من حقم؛ این نماز که را می‌کنی؟ گفت: ما دانیم قدر ما.

سخنان این چینی در کلمات عرفا زیاد است. سخن گفتن درباره‌ی این که مراد آنان از این سخنان دقیقاً چه بوده است، جای دیگری را می‌طلبد ولی آنچه در اینجا از ذکر این مطالب مقصود است، این است که عده‌ی زیادی از علما با دیدن این سخنان آنان را تکفیر کردند.

۳. بی‌اعتنایی به مسئله نبوت

یکی از اصول دین مقدس اسلام نبوت است. مسلمانان معتقدند که انسان بدون چراغ وحی، نمی‌تواند راه درست را پیدا کند و انسان زمانی می‌تواند قوانین و احکام الهی را به درستی تشخیص دهد که خود را مطیع رسول خدا و اوامر او بداند. در صورتی که عرفا در مسلک خویش برای بشر این توانایی را قائل‌اند که مستقیماً از خدا کسب فیض کند و به راهنمایی غیرمستقیم و با واسطه‌ی شرع نیازی نداشته باشد. ابن عربی می‌گوید:

«علمای علوم رسمی تا روز قیامت هر نسلی از نسل پیش کسب دانش می‌کند و در نتیجه، موجب دوری نسبت‌ها می‌گردند اما اولیای عرفان از خدا کسب علم می‌کنند که خداوند علم را بر سینه‌ی آنها القا می‌کند.»

ملاحظه می‌شود که با چنین اظهاراتی دیگر نمی‌توان برای نبوت جایگاهی قائل شد. علاوه بر این، آنچه معمول متکلمان مسلمان عقیده دارند این است که مقام نبوت برتر از مقام ولایت است. هر نبی ولایت نیز دارد ولی مقام ولایت هرگز بالاتر از مقام نبوت نیست اما به نظر عرفا مطلب برعکس است. به تعبیر دیگر: «نبوت جهت ظاهر ولایت و ولایت جهت باطن نبوت است. نبوت جهت خلقی است و ولایت جهت حقی و لذا نبوت منقطع می‌شود ولی ولایت منقطع نمی‌شود.»

در شرح مقدمه‌ی قیصری آمده:

«نبوت مقام ظهور ولایت و خلافت است.»

پس، چون عرفا در سخنانشان مقام نبوت تا آن حد که در باور دیگران است اهتمام نورزیده‌اند، بدین جهت مورد بی‌مهری علما واقع شده‌اند.

۴. وحدت ادیان

در بتکده‌ها غیر تو را می‌نپرستد

آن کس که همی سجده برد بر گل و بر چوب

ابن عربی در فصوص الحکم (فص هودی) می‌گوید:

«پایاک آن تنقید بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتک خیر کثیر بل یفوتک العلم بالامر علی ما هو علیه فکن فی نفسک هیولی لصور المعتمدات کلها»

«بر حذر باش از اینکه خود را مقید به عقیده‌ی خاصی نموده و عقاید دیگر را کفر بدانی که در این سود بسیاری را از دست خواهی داد بلکه علم به حقیقت را از دست می‌دهی. پس، نفس خود را هیولی و ماده برای تمامی صورت‌های اعتقادی قرار بده.»

او در چند سطر بعد می‌گوید: «... فالکل مصیب». «پس همه‌ی عقاید درست است.»

مولوی در حکایت موسی و شبان می‌گوید:

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام / هر کسی را اصطلاحی داده‌ام...

هندیان را اصطلاح هند مدح / سندیان را اصطلاح سند مدح...

ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را...

زانکه دل جوهر بود گفتن عرض / پس طفیل آمد عرض جوهر غرض چند از این الفاظ و اضمار و مجاز / سوز خواهم سوز با آن سوز ساز آنچه گفته شد، گوشه‌هایی از گفتار عرفا در این باره بود. البته این عقیده را نمی‌توان به همه‌ی عرفا نسبت داد اما وضوح عبارات فوق به این معنا نیز انکارناپذیر است.

یکی از مباحثی که در کلام جدید مطرح است، مبحث پلورالیزم یا تکثرگرایی دینی است. مطالبی که در این نظریه مطرح می‌شود، بسیار نزدیک به سخنانی است که در اینجا درباره‌ی عرفا بیان شد. این مختصر گنجایش پرداختن به مبحث یاد شده را ندارد. آنچه در اینجا باید متذکر شد، این است که پذیرش وحدت ادیان به کلی اساس علم کلام را به هم می‌زند؛ زیرا علم کلام برای دفاع از عقیده‌ی دینی و مذهبی خاصی درست شده و در واقع، تلاش هر متکلم در این جهت است که اثبات کند دیگران اشتباه می‌کنند و عقیده‌ی درست همان عقیده‌ی خود اوست. پس، طبیعی است که متکلمین گفته‌های این چنین عرفایی را کفر قلمداد کنند.

ب) مفسرین

فرقه‌ی دیگری که با عرفا اختلافاتی داشته‌اند، فرقه‌ی مفسرین هستند. مفسرین در زمینه‌ی موضوعات زیر گفتار عرفا را نادرست می‌دانسته‌اند.

۱. ارائه‌ی برخی از مطالب برخلاف قرآن

برخی مطالب در سخنان عرفا وجود دارد که مفسران آنها را در تضاد با آیات قرآن دانسته‌اند. ابن عربی در فصوص الحکم درباره‌ی فرعون می‌گوید:

«فقبضه طاهراً مطهراً لیس فیهِ شیء، من الخبث لانه قبضه عند ایمانه قبل ان یکتسب شیئاً من الآثام و الاسلام یحب ما قبله و جعله آیه علی عنایتة سبحانه بمن شاء حتی لا یبأس من رحمه الله»

«پس خداوند فرعون را قبض روح کرد؛ در حالی که پاک و پاکیزه بود و هیچ پلیدی‌ای در او وجود نداشت. زیرا که وی پس از ایمان آوردن و قبل از ارتکاب گناه قبض روح شد و اسلام گناهان گذشته را می‌زداید و خداوند فرعون را نشانه‌ی عنایت خویش در حق مشمولان این عنایت قرار داد تا احدی از رحمت خداوند ناامید نشود.»

این بیان ابن عربی در حالی مطرح می‌شود که در قرآن لحن سخنانی که در مورد فرعون وجود دارد، نشان‌دهنده‌ی کافر بودن او تا آخرین لحظات زندگی است.

یکی از دلایل
تکفیر و تفسیق
عرفا از سوی
متکلمان
سخنانی به نام
شطحیات است
که در گفتار
عرفا به وفور
دید می‌شود.
این نوع سخنان
بسیار پیچیده
و به ظاهر کفر
آلودند

ادامه مطلب در وبگاه نشریه